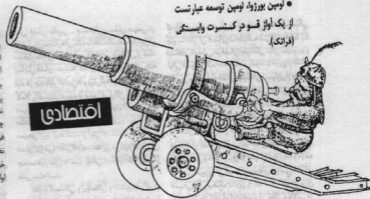


● لوپين بوزروا، لوپين توسعه عيار تست  
از يك اواز قوس در كنسرت وابستگي  
(فرا تك)



## اقتصادی

## درس هایی از اقتصاد سیاسی كم توسعه گی (۷) (قسمت دوم) وابستگی و توسعه

فریبرز رییس دانا

فکوری را پیسه خورا خلاصه بازشناسیم (و مشوش توسعه وابستگی وابسته را نیز در آن میان تمیز دهیم) در چارچوب پیش توپارکسیستی شاید بتوان دوس سانتوس (در مقاله‌ی معروف نقد توسعه و مستثنی وابستگی در امریکای لاتین، ۱۹۶۹) را از نخستین نظریه پردازان به حساب آورد پس از او کسانی چون فرانک و امین و لاکلاوتو نیز با شور زیاد، اما در یک راه مشخص نه با یک پیش و نه به یک اندازه‌ی معین - مسیر مطالعه‌ی وابستگی را می‌گرفتند از نظر سانتوس وابستگی در واقع معنا (با رویه‌ی دوم) بخت امیرالیزوم است به شرط آن که بر «ایر امون» متمرکز شده باشد. سانتوس می‌گوید وابستگی بیانگر:

«وضعیت الزام‌آوری است که در آن اقتصادگره‌ی یک کشورها مشروط و محدود به توسعه و گسترش گروه دیگری از کشورهای خود رابطه‌ی هیپووابستگی (وابستگی متقابل) این دو با چند کشور یا بین این کشورها و نظام تجارت جهانی تبدیل می‌شود به یک رابطه‌ی وابستگی که در آن برخی از کشورهای می‌توانند از طریق خود تریزی رشد کنند در حالی که بقیه که در یک وضعیت وابستگی قرار دارند، فقط به صورت بازتاب به گسترش کشورهای سلطه‌گر می‌توانند رشد کنند که آن نیز می‌تواند از تحت یا متغی بر توسعه‌ی بلافاصل آن‌ها داشته باشد (دوس سانتوس، همان جا)»

همین مفهوم از سوی مسیر امین پسرور شده شد (امین امین، توسعه‌ی نابرابر ۱۹۷۶). امین گفت تنها یک نظام یکجانبه سرمایه‌داری جهانی وجود دارد که کشورهای توسعه‌ی خود را از «مرکز» می‌گیرد مراکز سرمایه‌داری جهانی اساساً قادر به طی فرایند توسعه‌ی مستقلانه هستند و کاملاً از زیرامین استقلال دارند در حالی که این وضعیت برای پیرامون وجود ندارد من در همین جا باید نکته‌ای را به عنوان تردید جدی به این جنبه از نظر امین که ریشه در نظر سانتوس دارد وارد کنم. نظام یکجانبه سرمایه‌داری هم وجود دارد و هم برادرت است. در این نظام سرمایه‌داری جهانی در واقع

کسانی کوشش کرده‌اند که نظریه‌ی توسعه‌ی وابسته را در مقابل نظریه‌ی پیسه نام توسعه‌ی عقب‌ماندگی قرار دهند (مثلاً سرمد کوشیار، دفتر دو اندیشه‌های اجتماعی، بی تا، بی تا) در این نظر کسانی چون فرانسو هنریکو کاردوسو (همراه با مسیور امین، فرانسیسکو می‌کلانو و لاکلاوتو و بیژن جزینی!) در میان نظریه‌پردازان توسعه‌ی وابسته و کسانی چون آندره گوتنبرفرانک (همراه از گریزی امانوئل، امانوئل و الرستاین و سوران بوندیبا) در میان نظریه‌پردازان توسعه‌ی عقب‌ماندگی (!) جای گرفته‌اند من در جهت ادامه‌ی بحث و بررسی مربوط به مقاله‌های حاضر، مایلیم یادآوری کنم که چنین تقسیم‌بندی نمی‌تواند آن طور که نویسنده‌ی یاد شده بالا می‌گوید «دو دیدگاه اساساً متعارضه» باشد باز که باید جنبه‌های تشابه و جنبه‌های مغایرت آن‌ها با یکدیگر نگریسته شود. در واقع این دو دیدگاه (که به این‌ها خواهیم پرداخت) هر دو به تکرار من مارکسیستی تعلق دارند و از این حیث که امپریالیزم، عمل کرده‌ای مغایرت سرمایه‌داری جهانی، وجود طبقات بهره‌کش و بهره‌کشی جهانی را در محوریت بحث خود قرار می‌دهند یا یکدیگر مشاهده‌اند، اما، تفاوت آن دو به حوزه‌های ابستی عمیق تری بر می‌گردد که باید به جای خود مورد بررسی قرار گیرد. به هر حال به کاربرین نظر طرفداران «توسعه‌ی توسعه‌ی اتکی» به عنوان یک مکتب فکری کاملاً مشخص و برجسته و متمایز تأیید است. در واقع این عنوان میانگنر بخشی از نظریه‌های توسعه‌ی وابسته است. برای شناخت بهتر مطلب باید روند تحول

زیر نظام‌های متعارض کار می‌کنند. جنبش‌ها و حرکت‌ها و نیروهای اقتصادی مستقل - هر چند اقلان و خیابان با بالنده باشند وجود دارند دیدگاه هگلی دیالکتیکی در نظریه‌ی بالا گم شده است. در واقع چنان که هگلی در «فناختگان» بنده باور دارد کار به جایی می‌رسد که ارباب همان قدر به بنده احتیاج پیدا می‌کند که بنده به او. این که جهان مرکزی بی‌فدغه از دیون و با رشد دیون با به جلو می‌تازد نمی‌توان درست باشد اگر چنین باشد پس این همه توطئه، مناجله، سرکوبه سلطه‌ی سیاسی، نظامیگری، رقابت و جنگ از چه روسته از سوی دیگر چرا باید توسعه‌ی‌های به واقع مثبت اما نه کامل در فرآیندهای رشد غیراقتصادی و مستغله‌ی کشورهای با نظام دموکراتیک با سوسیالیستی سراغ داشته باشیم. که خود امین نیز به ویژه در بررسی‌های او باخ دهه‌ی هشتاد و اوایل دهه‌ی نود آن‌ها را انکار نمی‌کند.

به هر حال امین بر آن است که اثبات خود مرکزی سرمایه‌ی منسرت اما به شرط آن که دستموزها به اندازه‌ی معین و حساب شده و مشخص رشد کنند و گسترش یا دولم ارزش‌های مادی را از طریق گسترش مصرف امکان‌پذیر سازند به گمان او این امر درست است که افزایش رو به گسترش تقاضای دستموز بیش تر می‌تواند مستمرا شود به این معنا که اقتصاد را به سبقت خرشویی‌های مناسب بسزای حجم قبایل سرمایه‌گذاری سرمایه‌های اثبات شده نیازمندی کند نظر امین، سرمایه‌داری انحصاری برای مقاله‌ی با این گرایش، ادهایی را در اختیار دارد کاربرد غیر تولیدی ما را در راه رسته‌هایی چون خدمات رفاهی، تبلیغات و نظامیگری. به هر حال بازار و سوزنی نیز پیش از او این شد گرایش‌ها را مورد توجه قرار داد بر آن بودند که این فعالیت‌ها همزمان، هم‌مصرف را ایالات می‌زند و هم مزایا قابل سرمایه‌گذاری را باین می‌آورند بدین سان به گمان امین تحقق مزایا و اختصاص به خود دادن آن در محل پیرامون، از تحت منطقی شرایط ضروری برای توسعه در مرکز به شمار نمی‌آید.

مسیر امین در این نکته را که از جمله فعالیت‌ها (تقاضاها) برای مقابله با گرایش مخرب پیداشده در جهان مرکز، می‌تواند یکی هم تقاضای خود صنعت داخلی برای کارهای تولیدی باشد در مابند باشند بالا از قید می‌سازد گرچه دو سال پیش از آن از آن یاد کرده بود (مسیر امین، اثبات از مقیاس جهانی، ۱۹۷۹) اما توجه داشته باشیم که اگر همگی این فعالیت‌ها را هم روی هم بگذاریم من نمی‌توانم که استفاده از نظریه‌ی درست سوزنی و بازار در راستای اندیشه‌های که امین بیان می‌دارد بتواند برای نتیجه‌گیری‌هایی نو مناسب باشد. در واقع مارکس و انگلس منداها پیش گفته بودند که سرمایه‌داری در کشورهای صنعتی پیشرفته از حاصل بهره‌برداری جهانی خود سهمی هم به کارگران داخلی می‌دهد. و هم از این روسته که اتحاد بین کارگران و طبقه متوسط جهان پیش‌رفته با مردم جهان تحت سلطه با مشکل خاص منافع اقتصادی گروه اول روبرو و لذا دستور می‌شود اما قرار نیست که این تسهیم بتواند برای معنی بخود کردن سرمایه‌داری انحصاری جهانی در کشورهای صنعتی نیروی کافی، به دست بدهد. باز قرار

۳۴ شماره ۱۰، بهار و تابستان ۱۳۸۲

نیست که نیروهای دیگر چون نظامی‌گری، بتواند مسئله‌های رشد کفایت ناپمی درونی را حل کند. بدیهایم که بحران‌های بی‌دین، رکود تورمی، تعارض‌های بین‌المللی، رقابت‌های بازارگشایی، در فرآیندهای رونق و رکود، تاکنون ادامه داشته‌اند. اما نکته دیگری که در نظریه‌ی امین وجود دارد این است که به هر حال در ابتدای کار در نظام سرمایه‌داری جهانی دستمزدها به قدر کافی رشد نکردند و این به گونه‌ای ایفای نقش از سوی کشورهای بیرونی منجر شدند و آن عبارت بود از باز کردن بازارها برای کالاهای صنعتی و عرضی‌خداد اولیه اما بعدها به هر حال دستمزدهای واقعی با نرخ سریع‌تر رشد کردند این امر منجر به گسترش‌یابی سرمایه‌داری با قبول به شیوه‌ای جدید شد و آن عبارت بود از امپریالیزم و صادرات سرمایه‌ها و لذا به بیرواسون نقش‌های تازه‌ای داده شد براین‌سان بیرواسون برای رشد مرکز یک ضرورت به حساب نمی‌آید. هجولاستکی (وابستگی متقابل) بین دو گروه از کشورها وجود ندارد و این دو گروه مکمل یکدیگر نیستند اما در این حال دو گروه برای یکدیگر به یک اندازه اهمیت دارند. بهره‌کشی از بیرواسون به خاطر آن است که مرکز برای توسعه‌ی خود این امر را مناسب می‌داند. در طول زمان این امر به شیوه‌ها و راه‌های مختلف صورت گرفته است و شکل وابستگی نیز تغییر کرده است. و به این ترتیب بیرواسون امکان توسعه‌ی مستقل را از دست داده است.

در مجموع نتیجه‌گیری بالا اینست که نکات درستی نیز می‌رسد اما لایه‌لایه نتیجه‌گیری‌هایی نادرست نیز عبور می‌کند و این به گمان من در حالی است که شیوه‌ی کلی تحلیل لومی نوازست از ناترستی‌ها پس بگشاید اما شیوه‌ی ویژه‌ی وی خبیر، او وقتی نظام سرمایه‌داری مرکزی را از حیث دستمزدها مرور تاریخی می‌کند ناگهان گروه‌های یک پیش از مرحله‌ی ما بین بودن دستمزدها در مرحله‌ی بالا بودن دستمزدها می‌رسد البته شاید وی فقط می‌خواسته است که وضعیت متفاوت را به تحلیل مقایسه‌ای بکشد) در واقع دستمزدها در طول زمان همراه با مبارزات کارگری و صنعتی و دموکراتیک و همراه با افزایش ارزش افزوده‌ی نیروی کار و بهره‌کشی جهانی و بهیچ‌وجه کارگران داخلی افزایش یافته. سیستم اثباتش شامل سیستم کار جهانی و شکل اثباتش نه تنها به تناسب این امر بل به تناسب تحول در سطح فن‌شناسی، در تصاحب بازارهای جهانی و در ضرورت سیستم کار جهانی و نیز به تناسب اثبات سرمایه‌های بومی در بیرواسون و فرآیندهای رشد وابسته در این کشورها تغییر کرده‌است و فقط گفتن این حرف درست که شکل وابستگی تغییر کرده است نمی‌تواند از میان بیاورد. استدلالی امین به دست آید این که دو گروه از کشورها برای یکدیگر اهمیت دارند اما وابستگی متقابل واقعی وجود ندارد و دو گروه مکمل یکدیگر نیستند به گمان من نه با واقعیت روابط بین‌الملل امروز جور می‌آید و نه با مبنای اندیشه‌های نوآرگسیزم. واقعیت این است که تغییر نقش کشورهای وابسته در یک مرحله‌ی معین در همه‌ی جهان به وقوع نمی‌پیوندد. هرگز در مراحل - مانند آنچه در دهه هشتاد برای کشورهای آسیای شرقی اتفاق افتاد می‌تواند شتاب بگیرد و به

منظره‌ی شکل یافته و مشخص برسد در حالی که صادرات سرمایه و فن به کشورهای بیرواسون جای خود را به صادرات سرمایه و فن از شعاری از این کشورها (برزیل) است. گویا، مالزی، و کره داده است هنوز بخش مهمی از بازارهای جهانی که توسعه در اختیار غول‌هایی چون بازارگانان غلات و تولیدکنندگان کالاهای مصرفی و متوسط صنعتی است.

### ● انتقال از موضع چپ به آسره گوندر

### فرانک البته این واقعیت نظریه‌ی او را

### که توسعه نیافتگی در بیرواسون، همان

### ضرورت تا هزار توسعه در مرکز است و

### نمی‌کند. اما ... مستفاد وی به درستی

### می‌گویند که ریشه توسعه نیافتگی در

### روابط تولید قرار دارد و نه در روابط مبادله.

آنچه دربارهی نظریه‌ی سیر امین گفته‌ام جملاتی از بحث توسعه‌ی وابستگی بود اما چیزی دیگر از این بحث نیست. نظریه‌های مربوط است که از توسعه‌ی توسعه‌ی وابستگی سخن به میان می‌آورد و نکات دیگری را مطرح می‌کند. من در این مورد به خلاصه‌ی نظریه‌های گوندر فرانک اشاره می‌کنم و با نقد و تحلیل آن سعی در شناخت الگوهایی که راه توسعه‌ی ناپواسته را می‌جویند دارم.

فرانک یک بحث اصلی و نسبتاً قوی دارد (در مقاله‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری توسعه‌نیافتگی در شرق، ۱۹۶۹) او می‌گوید در حالی که به نظر می‌رسد ظاهراً روابط بین مرکز و بیرواسون در نظام سرمایه‌داری جهانی در حال تغییر است، به طور بنیادی چنین چیزی وجود ندارد زیرا کشورهای بیرواسون از آغاز با جهان سرمایه‌داری در ارتباط بودند. فرانک در این مقاله به وجه مشخص سرمایه‌داری که به گمان وی مشترکاً عوامل توسعه‌نیافتگی مسلط را می‌سازند نام می‌برد - تصاحب بازارهای زیاد و اختصاص آن به شعاری اندک.

فقط شدن نظام سرمایه‌داری در مراکز متروپولین و اقدام بیرواسون آن - پابرجا مانن ساختار اساسی نظام سرمایه‌داری که در اصل بالا را متحقق می‌سازد. تحت وقتی عناصر ظاهری این نظام مرتب تغییر می‌کند. به نظر می‌رسد دو اصل اولی هماست که قبلاً به وسیله‌ی پروفسور باران (اقتصاد سیاسی رشد) مطرح شده است. به هر حال فرانک با مطرح کردن اصل سوم و پرداختن به جنبه‌ها و سازکارهای بیش‌تر دو اصل اول و دوم، بهیچ‌وجه خود را در نظریه‌ی وابستگی و توسعه نیافتگی انا می‌کند.

پروفسور باران اساساً یک تحلیل طبقاتی به منظور ازایه‌ی طرح تصاحب و تخصیص مازاد اقتصادی در کشورهای توسعه نیافته (رایه) می‌دهد. در تحلیل فرانک یک روش نارادیده‌نگاشته شده‌ی بهره‌بردار از مازاد که

در گذشته رواج داشته و تا به امروز نیز حضور دارد مورد توجه قرار می‌گیرد. به هر حال گمان من این است که این روش جزئی از تمامیت بهره‌کشی است و نباید آن را به عنوان یک روش منحصر به فرد که قبلاً به نادرست فراموش شده به جای آن روش دیگری به کار رفته بود در نظر بگیریم.

این روش چیست؟ جذب مازاد به وسیله‌ی تجارت (فرانک بعدها الگوی تجارت خود را بررسی تاریخ آسیای مرکزی نیز به کار برد. مباحثه‌ی فرهنگ توسعه شماره‌های ۲۱ تا ۲۳ ترجمه هوشمند) به هر جهت جذب مازاد به وسیله‌ی تجارت یعنی گرفتن بیش‌تر و چنان‌گفته‌اند - به حسب ارزش‌های واقعی، این روش فرانک شکل جذب مازاد به وسیله‌ی گروه‌ها و اقتدار که شمارا می‌توانند اقتصادی و مسلط است. او تاریخ پس از قرن ۱۶ در کشورهای جهان که توسعه با بررسی می‌کند و در می‌یابد که وقتی این کشورها به حیطه‌ی تجارت سرمایه‌داریانه وارد شدند جذب مازاد آن‌ها به سمت مراکز سرمایه‌داری آغاز شد. جذب مازاد به جای خود باقی مانده است و فقط با تحول تجارت شکل آن تغییر یافته. مقدار آن شتابان عظیم گرفته است.

به گمان فرانک حتی فتوالیوم متلاً در آمریکای لاتین وجود نداشته و فقط پس از فروری تجارت شکل گرفته است. به گمان وی این شیوه و تحول آن دقیقاً در ارتباط با مازاد تجاری که باید رشد می‌یافت پدید آمد. فرانک نظریه‌ی دوگانگی بین توسعه‌نیافتگی و توسعه نیافتگی را رد می‌کند. به گمان وی کشورهای توسعه نیافته در برادرندگی دو بخش کاملاً متفاوت از اقتصاد یکدیگرند. نکته نوکار، بویا و تلفیق یافته در اقتصاد جهانی و دیگری سنتی و ساکن (و اغلب فتوالی، که البته نظریه‌ی دوگانگی جدید درون کشوری از دیدگاه امین این نظریه فتوالی بودن را در خیلی از موارد رد می‌کند). بخش سوم به بخش اول نیروی کار - و تقریباً به چیز دیگری - صادر می‌کند. کشورهای توسعه نیافته از چرخ داخلی تلفیق یافته با سرمایه‌ی تجاری جهانی هستند. به این ترتیب می‌بینیم که دوگانگی اقتصادی درونی مورد تأیید فرانک است. اما او دوگانگی ملی اقتصادی بر روشی را بررسی می‌کند.

به نظر فرانک اقسام سرمایه‌داری در کشورهای بیرواسون به شدت در ارتباط با سرمایه‌ی تجاری مرکزی هستند در حالی که خودشان شمشیرتول‌ها یا زیرمجموعه‌های کشورهای بیرواسون خود به شمار می‌آیند. به نظر وی سلسله مراتبی به همین شکل بین مراکز و جهان عقب‌مانده‌ی بیرواسون وجود دارد که سلسله‌ی سرمایه‌ی تجاری به هم‌همای آن، حتی در پایین‌ترین سطح هر این سلسله مراتب نفوذ کرده است. از نظر فرانک ساختار یاد شده در جهان امریست پایدار، که در روند تغییرات ظاهری در تجارت و گسترده شدن سلسله مراتب به جای خود باقی مانده است.

به نظر می‌رسد که گسترش عظیم نظام تجارت جهانی (از حدود ۸۵۰ میلیارد دلار در اواسط دهه هفتاد به حدود ۲۵۰۰ میلیارد دلار در اواسط دهه نود فقط شامل تجارت کالا و نه خدمات) و شکل‌گیری اقتصادهای به اصطلاح نو صنعتی (متلاً در آسیای

شرقی) در چارچوب نظام وابستگی و سلسله مراتب سرمایه‌های جهانی، راهی برای رد بخش‌های قابل توجهی از نظرات فرانک باقی نگذازد اما آنچه تحلیل فرانک به آن احتیاج دارد دور شدن از نظام‌های بیش از حد روشنفکرانه و توجه به واقعیت‌های وابستگی و از همه مهم‌تر کاربرد واقعیت‌فرایند تولید در چارچوب طبقات اجتماعی برای بهره‌کشی و جذب سازان از جمله در تجارت بین‌الملل است.

به هر جهت فرانک بر بنیاد تحلیل خود نتیجه می‌گیرد (و این نتیجه‌گیری را در ده‌های هفتاد و هشتاد و نود ادامه داده است) که سطح زندگی توده‌های مردم سقوط کرده است، بی‌عدالتی بیشتر شده است و تمرکز ثروت و مواصله طبقاتی فزونی گرفته است. این یافته‌ها

### ● امین گفت تنها یک نظام یگانه‌ی

سرمایه‌داری جهانی وجود دارد

که قادر به طی فرایند توسعه‌ی

اقتصادی مستقلانه هستند در حالی که

وضعیت بر عکس برای پیرامون وجود

تفارد.

بی‌تردید درستانند ضمن آن‌که رشد اقتصادی و افزایش سطح زندگی در شمار زیادی از کشورها نیز همان‌قدر حقیقت دارد. اما باز حقیقت دارد که در کشورهای شرقی رشد ناموزون، آسیب‌پذیری اقتصادی، فشار بدهی‌ها و افزایش محوریت‌ها نیز کاملاً جدی و پلریجاست (تجربه‌ی آن را در سقوط پولی و مالی مردانمان تا به امروز در سال ۱۳۷۶ شاهد بودیم).

به هر حال فرانک به نتیجه‌گیری‌های باران می‌رسد اما باران بر آن است که یک اتحاد طبقاتی بین زمین‌داران و بازرگانان و سرمایه‌داران انحصاری با عضو قدرت‌مند بورژوازی کمپرادور در فرایند عقب‌ماندگی دخالتمی‌کند، اما فرانک بورژوازی کمپرادور تجاری را در این میان عمده می‌بیند چنان‌که اگر این لایه به بین برود و با لایه‌های دیگر جایگزین شود رشد اقتصادی تحقق می‌یابد. شاید ضروری باشد در تکمیل نظریه‌ی باران چنین گفت که ممکن است این بورژوازی کمپرادور تجاری به ظاهر یا تا حدی از فزون بی‌موندن‌هایش را با بخش‌هایی از سرمایه‌داری جهان ببرد و حتا از لحاظ سیاسی شمارهای زانیکال بر ضد شماری از کشورهای سرمایه‌داری را در داخل توده‌ها بپراکند و احصایات ملی (ارمانی مردم را برانگیزد و با این روش بر صحنه نیایی بماند با این وصف سرمایه‌ی تجاری از طریق مبادلات بین‌المللی و از طریق انواع فعالیت‌های قانونی و غیرقانونی سوداگری داخلی و جابه‌جایی و تکه‌داری کالا می‌تواند با مزایای آن به سمت خود جذب و از فعالیت‌های مرتبط با اشتیاق و رشد مادی و فنی دور کند. بنابراین نظریه‌ی مسیر امین که سیاست اقتصادی‌گستره از نظام سرمایه‌داری جهانی را برای توسعه‌ی پایلوم توصیه می‌کند می‌یابد به سیاست جامع‌تر طبقاتی درون‌گرا - درون‌گرا و به سیاست بازبینی جهانی (یعنی ارتباط

تفصالی و سودمند) بر بنیاد حکومت‌های بیرون‌گرا و توسعه‌ی مجدد زیرگسستگی از این‌جا و آن‌جا به تنهایی کاری از پیش نمی‌برد - هرچند در برهه‌ها و مکان‌هایی کاملاً ضروری باشد. بل می‌تواند مایه‌های قدرت‌مند شدن اقتدار بهره‌کش تجاری را فراهم آورد (در ایران برخلاف آنچه در کوپا رخ داد رخ داده است).

«فرانک در مفاصلش به نام وابستگی مردن تعدادی وابستگی و مازاریه طبقاتی یاد آور شده که در کتاب لوسین بورژوا، لوسین توسعه، ۱۹۷۰ برای نخستین بار مفهوم وابستگی را پیشاپیش در تحلیل خود از تغییرات در پیرامون مطرح کرده است. واقعیت این است که فرانک قبلاً مورد انتقاد مارکسیستی دایر بر عدم توجه به شرایط طبقاتی در این کشور قرار گرفته بود و به این ترتیب وی خواست با این انتقاد به ویژه در ارتباط با بورژوازی روس روبرو شود. وی بر آن بود که در امریکای لاتین بورژوازی مسلط وابستگی را آگاهانه و مشتاقانه می‌پذیرد اما باین وصف به همین وسیله پوک می‌شود و به نحوی که استخراج و جذب مساموم سازان از منطقه و لذا توسعه‌یافتگی میسر می‌گردد.

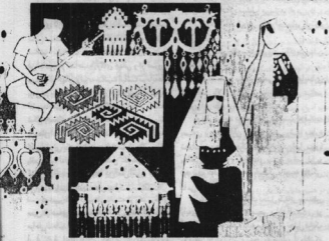
وی اظهار می‌دارد که لوسین بورژوا، لوسین توسعه عبارت است از «بیک آواز فو در کنسرت وابستگی». وی همچنین می‌گوید برخی ستارگان جدید در امریکای لاتین هنوز وابسته‌ی‌هایی را در همین متن می‌خوانند (و یوژاک آن فقط اخیراً شروع به ضبط و اجرای دوباره در سایر نقاط جهان شده است) (لوسین بورژوا، لوسین توسعه، ۱۹۷۷).

دوس ماتوس (مقاله‌ی یاد شده‌ی قبلی و در مقاله‌ی ساختار وابستگی، ۱۹۷۰) می‌گوید که وابستگی یک پدیده‌ی کاملاً خارجی نیست و اساساً شکل‌های مختلف بدین‌ها شدن وابستگی امریست در ارتباط با همکاری طبقات مسلط داخلی با بورژوازی متروپل. بنابراین ماهیت و چشم‌های داخلی در تعیین وضعیت وابستگی بسیار مؤثرند. دوس ماتوس، دیدگاه به قول خودش روشن‌فکرانه‌ی کسانی چون کاردوزو قاله‌تو (متعلق به بیش چپ) را رد می‌کند. این کسان بر این

باورند که نه تنها توسعه در وابستگی میسر است و در شماری از کت. روه‌را رخ داده است بل این توسعه‌ی وابستگی می‌تواند به گستره شدن روابط وابستگی موجود شود (کاردوزو قاله‌تو) وابستگی و توسعه در امریکای لاتین، به زمان اسپانیایی ۱۸۷۱، به زمان انگلیسی، ۱۹۹۲، این دیدگاه که دیدگاهی پریزتاب نیز بود همچنین بر آنست که انتظار بهبودیست که در بررسی خود به نتایجی در زمینه‌ی جوش‌سازان و محدودیت‌های توسعه‌ی سرمایه‌دارانه معتبر و پیکان برای همه‌ی کشورهای بیرومنی برسیم. دیدگاه کاردوزو قاله‌تو (مانند ارنل) بر خلاف نظریه‌ی امین دایر بر ادامه‌ی توسعه‌ی وابسته و شکاف بین توسعه‌یافته‌ها و توسعه‌نیافته‌ها بر آن است که امکان آن که در یک زمان بالاخره برخی از کشورهای تازه صنعتی شده به

اقتصادهای مرکزی دست یابند (بهرسته) وجود دارد. یاری دوس ماتوس در نظریه‌ی بالا، دیدگاه ساختارگرایی وابستگی را نیز گمراه‌کننده توصیف می‌کند (بحث دیگری درباره‌ی ساختارگرایی خواهیم داشت). به این ترتیب دیدگاه ساختارگرایی از همان زمان که راهحل جایگزینی واردات را مطرح کرد با بحران روبه‌رو بوده است. جایگزینی واردات و توسعه‌ی صنایع ملی به آن سبک و ساقی به جای آن‌که استقلال بیشتری را در تجارت خارجی ایجاد کند کشورها را هرچه وابسته‌تر کرده است. این نظریه‌ی ماتوس بعدها که در عمل راه حل جایگزینی واردات هرچه بیشتر به سمت روش‌های راست‌گراانه منحرف شد مصداق بیسی تری یافت.

اما هنوز اصل مطلب درباره‌ی مناسبات و طبقات در بحث وابستگی بیان نشده است. نظریه‌ی فرانک و اماتونل و نظریه‌های مشابه میرا از سوی مارکسیست‌های ارتدکس و هم از سوی نومارکسیست‌ها مورد نقد قرار گرفته است (درباره‌ی انتقاد اول در مقاله‌ی قبلی بحث کرده‌ام). به هر حال نظریه‌ی نومارکسیستی بر آنست که: (۱) فرانک ماهیت بیانگر شیوه‌ی تولید به طور کلی و شیوه‌ی تولید فوندالی و سرمایه‌داری را به طور اخص بد فهمیده است. لاکلاو (انتودالیزم و کاپیتالیزم در امریکای



فکر و اندیشه در ایران

لاتین، (۱۹۷۱) نشان می‌دهد که در نظر فرانک در سرمایه‌داری، تولید به انگیزه‌ی بازار و در فنودانیزم تولید به انگیزه‌ی مصرف فنودان‌ها شکل می‌گیرد. وی می‌گوید در این باره باید به نظریه‌های ارتکنس (راست‌آیین‌تر) مارکس توجه داشت، به نظر وی مسئله در بود یا نبود مبادله تعریف نمی‌شود بل این روابط تولیدی است که ماهیت یک نظام را تعیین می‌کند و این یعنی همجوهی به هم پیوسته‌ی از نیروهای اجتماعی و روابط تولیدی که به یک شکل تعیین کننده مالکیت و مسائل تولید مرتبط می‌شوند. این تعریف مبتنی است بر تعریف اسکار لانکه (اقتصاد سیاسی، ۱۹۶۴)، به نظر وی تعریف درست نظام سرمایه‌داری این است که در این نظام مالکیت و مسائل تولید از مالکیت نیروی کار جدا شده است (بر خلاف فنودانیزم) و این کار مزدوری را که امکان‌پذیر می‌سازد در این حالت نیروی کار تحت اجبار اقتصادی (او نه لزوماً اجبار فیزی) درمی‌آید. روابط مبادله حتی در سرمایه‌داری وجود دارد اما یک ماهیت ویژه این نظام نیست.

لاکلاو و برتر (این آشوری در مقاله‌ای به نام «درباره‌ی موسیقی، فرانک و آلتساین» ۱۹۷۷) برآنند نشان دهند که اگر تاکید از مبادله به حوزه تولید برگردد آن‌گاه شواهد تجربی فراوانی می‌توان به دست داد که ادعای فرانک دایر بر این‌که از لحظه‌ی تسخیر شدن تمامی مجتمع‌های اجتماعی-اقتصادی امریکای لاتین سرمایه‌دانه شده‌اند و می‌شود زیرا بعد از تسخیر روابط برده‌داری و فنودانی در کنار سرمایه‌داری موجود بوده‌اند. به هر حال به گمان من از آن‌جا که فرانک نامزدی این نظر دور نمانده است می‌توان به‌دقت به او و به رنج زبانه‌داری‌هایش در عمده کردن مبادله به جای فرایند تولید به شناخت خوب و آگاهانه‌ای از چگونگی فرایند وابستگی سایل آمده است. انتقاد از موضع چپ فرانکه البته واقعیت نظریه‌ی او را که توسعه یافتگی در بیزانوم ضرورتاً همزمان توسعه در مرکز است را رد نمی‌کند اما همین گفته را از حیث نحوی توضیح وی در معرض انتقاد قرار می‌دهد. مستفان وی به درستی می‌گویند که ریشه‌ی توسعه یافتگی در روابط تولید قرار

**● ممکن است بورژوازی کمپرادور تجاری به ظاهر یا تا حدی از درون پیوندهایش را با بخش‌هایی از سرمایه‌داری جهانی ببرد و حشا شمارهای سیاسی رادیکال علیه شماری از کشورهای سرمایه‌داری در میان توده‌ها بپراکند و با این روش در صحنه باقی بماند.**

نارد و نه در روابط مبادله اما اگر قرار باشد مبادله را به عنوان فرایند و بستری که روابط تولیدی از آن عبور می‌کند در نظر بگیریم، در شناخت دقیق چگونگی رابطه‌ی وابستگی و توسعه‌یافتگی و راه‌های درمان کاربردی و ساختاری ناموفق می‌مانیم. ساختارگرایان جدید متعایل به چه مانند فورتادو، تحلیل‌هایی از وابستگی ارائه می‌دهند که تحت تأثیر آثار مارکس قرار دارد و خودشان نیز به آن واقفند تشابه شدید بین کار فورتادو (مثلاً توسعه اقتصادی در امریکای لاتین ۱۹۷۶ و توسعه و توسعه‌یافتگی ۱۹۶۴) و کار فورتادو پاران (اقتصاد سیاسی رشد) از این امر حکایت می‌کند. فورتادو ضمن کشیدن خط فاصل بین رشد و توسعه می‌گوید که رشد فقط شامل افزایش بازده می‌شود به نظر وی میزان گسترش زیربخش‌های مدرن در یک اقتصاد توسعه یافته بستگی به دو چیز دارد: اهمیت نسبی درآمدی که این زیربخش فراهم می‌آورد و اندازه‌ای که این درآمد در اقتصاد سالی این کشورها باقی می‌ماند. از آن‌جا که عامل اول به انگیزه‌ی سرمایه‌گذاری ربط دارد پس باید صادرات کشور ترغیب شود تا سرمایه‌گذاری برای افزایش درآمد بپذیرد اما نهارتاً لزوماً به معنای ترغیب رشد داخلی نیست و نمی‌تواند منای رشد پایدار قرار گیرد (نظریه‌ای که همه‌ی ساختارگرایان به آن باور دارند) در واقع عوامل زیر می‌توانند بر هسته‌های سرمایه‌دانه سوگیری صادراتی موثر باشند.

مردن  
- دستمزد واقعی متوسط  
- میزان مالیات  
- تقاضای جهانی برای کالا‌های صادراتی کشور  
- سهم سود و دستمزد که در داخل اقتصاد به کار می‌افتد  
فورتادو از این‌که نیروی کار بتواند در این کشورها وارد بخش‌های مدرن صادراتی شود ایراد ناموسی می‌کند (به جز حالت استثنایی) او هم چنین تأکید است که سرمایه‌گذاری داخلی در این راه به‌کار بیفتد رقابت کالا‌های وارداتی در این کشورها، به ویژه پس از آغاز فرایند رشد جدی است، او معتقد است در کشوری مانند برزیل باید از مرحله‌ی کالا‌های مصرفی به کالا‌های واسطه‌ای و سرمایه‌داری گذر کرد و این است پویایی فرایند رشد (این‌جا بحث قدیمی ساختارگرایان و طرفداران اولیه‌ی روش چای‌بگریزی و واردات تکرار

می‌شود) تکنولوژی برای تقویت صنایع کار را تا مرحله‌ی رشد بانوم و مطمئن جلو نمی‌برد و مسائل خود را دارد وی در انتها روش‌های موجود را به خاطر قرار گرفتن در مدار وابستگی فعلی، نامید کننده می‌داند و جایگزینی واردات مستثنی بر ایجاد بازارهای مشترک برای کشورهای کم‌توسعه را به عنوان راه نجات مطرح می‌کند.

به عنوان یک همنهاد کلی، با تکیه بر تجربه‌های ایران و آن‌چه در خاورمیانه گذشته است می‌توانیم نکته‌های زیر را بفرشیم.

۱- امکان قطعی و بی‌روبرگرد تشکیل فرایند رشد سرمایه‌دانه در همه‌ی کشورهای کم‌توسعه (بیزانوم) به نحوی که بتواند بر پایه‌ی فعالیت گروه‌تبه ممکن از انباشت سرمایه‌ی تجاری یا تولیدی یا حتی بر زمین، رشد صنعتی مستقل کشور را به جلو برد و وجود ندارد. مشکل است در واقع فرایندهای رشد ناموزون، رشد آسیب‌پذیر، رشد محدود و با استثنائاً فرایندهای رشد طولانی مستثنی در صادرات در جاهایی پدید آید اما این عمومیت ندارد که نظام سرمایه‌داری به سبک و سبانی گذشته‌ی کشورهای صنعتی، مفاصل قابل شکل‌گیری در کشورهای کم‌توسعه است. ماهیت انباشت و مسامحات تولید و تجارت چنین قطعیتی را مجاز نمی‌دارد.

۲- وابستگی مانع توسعه‌ی همگانی، پایدار و بانوم و توسعه‌ی اجتماعی است. درست نیست که گفته شود در وابستگی فرایندهای رشد صنعتی شکل می‌گیرد که موجب ایجاد و رها شدن نیروی مادی و اجتماعی برای رشد بی‌وقفه می‌شود. به هر حال ممکن است در چارچوب نظام اقتصادی وابسته شکل‌هایی از توسعه پدید آید که به هر حال بیهوده‌ترین راهبرد توسعه‌ی اقتصاد ملی به شمار نمی‌آید.

۳- در فرایند بازگشت کالا و انتقال تکنولوژی صد البته مازاد کشور از دست می‌رود و نیروی کالی برای توسعه‌ی بانوم باقی نمی‌ماند اما معنای این حرف این نیست که نوعی تولید فاضل و آگاهانه و مؤثر - یا بهتر بگوییم پارایونند بر مبنای گسست از مدار سرمایه‌داری وابسته که شکل کاربردی تری از توسعه‌ی گسسته‌ی مسیر این است - برای فرایند توسعه‌ی مورد نظر ضروری نیست. به همان سان تجربه‌ی توسعه‌ی صادراتی نتیجه به راهبردهای کلی و مسئله‌ی وابستگی نمی‌تواند راه رشد موفقیت‌آمیز را در همه‌جا نشان دهد. به هر حال نوعی حمایت از صنایع داخلی، نوعی تقویت بازار داخلی، نوعی پیوند اقتصادی یا کشورهای منطقه‌ی نوعی عدالت اجتماعی، نوعی کنترل کالا‌های وارداتی مصرفی، مسجدآ بخشی از بازپویایی به حساب می‌آیند و ضروری‌اند.

۴- درست است که عامل تجارت مسیر و مجرای مهم و چه با اصل انتقال مازاد است، اما در تجربه‌های ما به روشنی و قطعیت مسلم شده است، که این مسامحات تولید که هم‌پویایی جهانی از سرمایه‌داری داخلی یا سرمایه‌داری خارجی و نظام تقسیم کار و انباشت و مفاصل جهانی است که نیرو و ساختار پایه‌ای انتقال مازاد از بیزانوم به مرکز یا از بیزانوم به ایستگاه‌های صنعتی وابسته در مرکز را پدید می‌آورد.

